[هفتاد و نه]

> [illegible]:
> [illegible]

۱- در اثر تلقی اشتباه بعض صحابه از روایت سبعة أحرف، چنین گمان می‌کردند امثال این عیینه و حتی مالک بن انس یکی از ائمه اربعه اهل سنت، که شش حرف از این هفت حرف، حروف توسعه بر امت هستند، یعنی چون به گمان آنها اساس هفت حرف، بر توسعه و تخفیف و تسهیل بر امت در تجویز قرائت قرآن به مرادف بوده، پس یک حرف، نازل من عند الله است، و شش حرف هم از ناحیه مردم از باب مترادفات است، دقیقا مثل امروز که بعض فقهاء برای غیر متمکن از قرائت می‌گویند به ترجمه اکتفا کند، آنها می‌گفتند: در قرائت قرآن، چه بگویی: تعال، و چه بگویی: هلمّ، هر دو قرآن است، چون خود خداوند برای تسهیل، اجازه داده است که قرآن را به نحو مرادف بخوانید، و این در انس قبائل مختلف به لغات مترادف مختلف خیلی نمود داشت، لذا این مسعود وقتی شخص نتوانست بگوید: طعام الاثیم، فورا گفت بگو: طعام الفاجر!

۲- همانطور که قبلا اشاره کردم، این مرحله دوم سبعة أحرف بود، مرحله اول مرحله دعوی و نزاع بود که یقه همدیگر را می‌گرفتند و کشان کشان سراغ پیامبر خدا می‌بردند، و بعد از اینکه توسط سبعة أحرف از وحشت انحصار قرائت بیرون آمدند، جانب افراط گزیدند، یعنی تجویز کردند هر کسی هر طور خواست بخواند با حفظ معنا، یعنی مترادف باشد، و این مطلب که امروزه برای ما بدیهی البطلان جلوه می‌کند واقعا زمانی رایج بود! در قرن پنجم ابن حزم (متوفی ۴۵۶) تا مرز تکفیر مالک امام مالکیه (قرن دوم متوفی ۱۷۹) پیش می‌رود که چرا قرائت به مترادف را تجویز کرده است!:

> **ومن العجب أن جمهرة من المعارضين لنا وهم المالكيون قد صح عن صاحبهم ما ناه المهلب بن أبي صفرة الأسدي التميمي قال ابن مناس ان ابن مسرور ان يحيى ان يونس بن عبد الأعلى ان ابن وهب حدثني ابن أنس قال أقرأ عبد الله بن مسعود رجلا {إن شجرة لزقوم * طعام لأثيم} فجعل الرجل يقول طعام اليتيم فقال له ابن مسعود طعام الفاجر قال ابن وهب قلت لمالك أترى أن يقرأ كذلك قال نعم أرى ذلك واسعا فقيل لمالك أفترى أن يقرأ بمثل ما قرأ عمر بن الخطاب فامضوا إلى ذكر الله قال مالك ذلك جائز قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنزل القرآن على سبعة أحرف فاقرؤوا منه ما تيسر مثل تعلمون يعلمون قال مالك لا أرى في**

> **اختلافهم في مثل هذا بأس ولقد كان الناس ولهم مصاحف والستة الذين أوصى لهم عمر بن الخطاب كانت لهم مصاحف قال أبو محمد فكيف يقولون مثل هذا أيجيزون القراءة هكذا فلعمري لقد هلكوا وأهلكوا وأطلقوا كل بائقة في القرآن أو يمنعون من هذا فيخالفون صاحبهم في أعظم الأشياء وهذا إسناد عنه في غاية الصحة وهو مما أخطأ فيه مالك مما لم يتدبره لكن قاصدا إلى الخير ولو أن أمرا ثبت على هذا وجازه بعد التنبيه له على ما فيه وقيام حجة الله تعالى عليه في ورود القرآن بخلاف هذا لكان كافرا ونعوذ بالله من الضلال قال أبو محمد فبطل ما قالوه في الإجماع بأوضع بيان والحمد لله رب العالمين[1]**

۳- ملاحظه کنید جو زمان امام صادق چگونه بود! مالک حدود ۳۱ سال بعد از امام ع زنده بود و این فتواش بود! آیا اهل البیت ع چگونه میبایست با این جو برخورد کنند؟ فرمودند: شش حرف توسعهای برای خودتان! دروغی بیش نیست! مگر ما چند پیامبر داریم؟!
۴- وقتی امثال ابن عیینه و مالک، اساسا شش حرف را در تجویز مترادف میدانستند، اگر از آنها میپرسیدی که پس این تفاوت قراءات اهل عراق و شام در مصحف واحد عثمان که زمینه مترادف گویی در آن از بین رفته چیست؟ جواب میدادند که همه اینها تنها یک حرف از آن هفت حرف است! چون مثل اختلاف قرائت قراء سبعه در دو بخش است، یکی اصول و دیگری فرش، اختلاف در اصول، اختلاف در نحوه ادا لفظ واحد است که هیچ مشکلی ندارد، مثل امالهٔ بکند یا نکند، معنا بر حسب نظر جلیل، تغییری نمیکند، اما اختلاف قراء سبعه در فروش قرائت، پس میتواند سبب تغییر معنا شود، و بسی فراتر از مترادف است، آیا چه کسی توهم میکند که قرائت ملک و مالک در سوره مبارکه حمد، از باب ترادف این دو لفظ باشد؟! پس وقتی مترادف نشدند از شش حرف به گمان ابن عیینه خارج هستند، خوب، چگونه توجیه میشوند؟

۵- توجیه آن این است که این قراءات تمامی سند متصل به شارع دارند و به تعدد قرائت ملک وحی باز میگردند، یعنی همانگونه که مثل عبارت واحد (فبایّآلاء ربکما تکذبان) را خود ملک وحی در چند موضع از قرآن، تکرار کرده (مثل کپی کردن یک تارک همسان در دو موضع از فایل)، همینطور در موضع واحد با دو عبارت مختلف تکرار کرده، هم مالک قرائت کرده و هم ملک، و آیا این تکرار او در دو زمان بوده(مثل دو تارک ناهمسان در موضع واحد از دو فایل) یا در یک زمان بوده؟ (مثل میکس کردن دو تارک ناهمسان در یک تارک واحد) جای بحث و تحقیق دارد، و در اوائل همین تاپیک اشاره کردم، و گوشهای امروزی که صداهای میکس شده را زیاد شنیدند استبعاد نمیکنند.

۶- اما بنابر فهم صحیح سبعة أحرف، همه قراءاتی که سند متصل تا شارع دارند جزء این سبعة أحرف هستند، و هر چه به شارع مربوط نباشد بیرون از سبعة أحرف است، و این مطلب که قراءات مشهوره همگی به تعلیم خود شارع باز میگردد تا قرن یازدهم بین فقها و مجتهدین شیعه معروف بود، و بنده تا زمان سید نعمة الله جزائری، تنافی این ایده را با روایات اهل البیت در کتب فقهی ندیدم، (در تفسیر تبیان و مجمع آمده و اشارهای در تهذیب، که توضیح خواهم داد إن شاء الله تعالی) ولی در تمام کتب فقهی طوری بحث مطرح شده که گویا اصل تعدد قراءات منافاتی با روایات حرف واحد نزل من عند واحد ندارد، آیا مگر شهید ثانی فقیه امامیه نیستند؟ آیا ممکن است

احادیث کافی در نفی سبعة أحرف را ندیده باشند؟! اما به محکمی در المقاصد العلیة می‌گویند تمام قراءات مشهوره، نازل من عند الله است، پس چگونه روایات کافی را معنا می‌کردند؟:

> **و أما اتّباع قراءة الواحد من العشرة في جميع السورة فغير واجب قطعا، بل و لا مستحبّ، فإنّ الكلّ من عند اللّه نزل به الروح الأمين على قلب سيّد المرسلين تخفيفا على الأمّة و تهوينا على أهل هذه الملّة.[2]**

و در مسالک صریحا می‌گویند که تعدد قرائت در زمان رسول الله موجود بود:

> **قوله: «و هل يجب تعيين الحرف؟. إلخ». المراد بالحرف القراءة المخصوصة، كقراءة عاصم و غيره. و وجه وجوب التعيين اختلاف القراءات في السهولة و الصعوبة على اللسان و الذهن.و الأقوى ما اختاره المصنف من عدم وجوب التعيين، و يجتزئ بتلقينها الجائز منها، سواء كان إحدى القراءات المتواترة أم المفرّق منها، لأن ذلك كلّه جائز أنزله اللّه تعالى، و التفاوت بينها مغتفر. و النبي صلّى اللّه عليه و آله و سلّم لما زوّج المرأة من سهل الساعدي على ما يحسن من القرآن لم يعيّن له الحرف، مع أن التعدّد كان موجودا من يومئذ [3].**

بلکه خود سید نعمة‌الله که در منبع الحیاة با این حرف درگیر می‌شوند به استناد روایات نزول حرف واحد، اعتراف می‌کنند که این قول قول جمهور و معظم مجتهدین من اصحابنا است، و نیز همین اعتراف را سید صدر در شرح وافیه دارند که صاحب مفاتیح الاصول از ایشان نقل کردند:

> **و اما الثاني فقد خالف فيه الجمهور و معظم المجتهدين من أصحابنا فإنهم حكموا بتواتر القراءات السبع و بجواز القراءة بكل واحدة منها في الصلاة و قالوا ان الكل مما نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين در هذا الخبر و ان القرآن نزل على حرف واحد [4]**

> اختلفوا في أن القراءات السبع المشهورة هل هي متواترة أو لا على أقوال الأول أنها متواترة مطلقا و إن الكل مما نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله و هو للعلامة في المنتهى و التذكرة و النهاية الإحكام و غاية المأمول و ابن فهد في الموجز و المحقق الثاني في جامع المقاصد و الشهيد الثاني في الروضة و المقاصد العلية و المحدث الحر العاملي في الوسائل و المحكي عن الفاضل الجواد و في الصافي أنه أشهر بين العلماء و الفقهاء و في شرح الوافية لسيد صدر الدين معظم المجتهدين من أصحابنا حكموا بتواتر القراءات السبع و قالوا إن الكل مما نزل به الروح الأمين على قلب سيد المرسلين صلى اللّه عليه و آله و في الحدائق ادعى أصحابنا المتأخرون تواتر السبع[5]

و خردخرد چنان امر پیش میرود که امروزه عکس آن گوی جزء مسلمات میشود! در این مسیر مثل صاحب حدائق حاضر شدند به جمهور مجتهدین بگویند: در در این احادیث تجری بر خدا و رسول کردید!:

> و بالجملة فالنظر في الأخبار و ضم بعضها إلى بعض يعطي جواز القراءة لنا بتلك القراءات رخصة و تقية و ان كانت القراءة الثابتة عنه (صلى اللّه عليه و آله) انما هي واحدة و إلى ذلك أيضا يشير كلام شيخ الطائفة المحقة (قدس سره) في التبيان حيث قال: ان المعروف من مذهب الإمامية و التطلع في اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد على نبي واحد غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و ان الإنسان مخير بأي قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجريد قراءة بعينها. انتهى و مثله أيضا كلام الشيخ أمين الإسلام الطبرسي في كتاب مجمع البيان حيث قال: الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على القراءة المتداولة بين القراء و كرهوا تجريد قراءة مفردة و الشائع في أخبارهم (عليهم السلام) ان القرآن نزل بحرف واحد.

نتهى.و كلام هذين الشيخين (عطر اللّه مرقديهما) صريح في رد ما ادعاه أصحابنا المتأخرون (رضوان اللّه عليهم) من تواتر السبع أو العشر

> **...و اللازم اما العمل بما قالوه من ان كل ما قرأت به القراء السبعة و ورد عنهم في أعراب أو كلام أو نظام فهو الحق الذي نزل به جبرئيل (عليه السلام) من رب العالمين على سيد المرسلين، و فيه رد لهذه الأخبار على ما هي عليه من الصحة و الصراحة و الاشتهار و هذا مما لا يكاد يتجرأ عليه المؤمن باللّه سبحانه و رسوله (صلى اللّه عليه و آله) و الأئمة و اما العمل بهذه الأخبار و بطلان ما قالوه و هو الحق الحقيق بالاتباع لذوي البصائر و الأفكار. و اللّه العالم[6].**

۷- شهید قده در روض الجنان در مقام تواتر قراءات از بعض محققین از قراء نقل کردند که کتابی تصنیف کرده که مشتمل بر نام تمام رواة قراءات در هر طبقه است به طوری که از تواتر افزون است!:

> **مع أنّ بعض محقّقي القرّاء من المتأخّرين أفرد كتاباً في أسماء الرجال الذين نقلوها في كلّ طبقة، و هُمْ يزيدون عمّا يعتبر في التواتر، فتجوز القراءة بها إن شاء اللّه [7].**

شاید مقصود ایشان کتاب غایة النهایة في طبقات القراء ابن جزری باشد که مثلا برای عاصم (که راوی معروف از او فقط حفص و شعبه است) متجاوز از سی راوی ذکر کرده است!:

> **أخذ القراءة عرضاً عن "ع" زر بن حبيش و"ع" أبي عبد الرحمن السلمي وأبي عمرو والشباني، روى القراءة عنه أبان بن تغلب و"س ف" أبان بن يزيد عمرو والشباني، روى القراءة عنه أبان بن تغلب و"س ف" أبان بن يزيد العطار وإسماعيل بن مخالد والحسن بن صالح و"ع" حفص بن سليمان والحكم بن ظهير وحماد بن سلمة في قول وحماد بن زيد وحماد بن أبي زياد وحماد بن عمرو وسليمان بن مهران الأعمش وسلام بن سليمان أبو**

> المنذر وسهل بن شعيب و"ع" أبو بكر شعبة بن عياش وشيبان بن معاوية والضحاك بن ميمون وعصمة بن عروة وعمرو بن خالد و"س ف غ ك" المفضل بن محمد والمفضل بن صدقة فيما ذكره الأهوازي ومحمد بن رزيق ونعيم بن ميسرة و"ك" نعيمبن يحيى وخلق لا يحصون وروى عنه حرفاً من القرآن أبو عمرو بن العلاء والخليل بن أحمد والحارث بن نبهان وحمزة الزيات والحمادان والمغيرة الضبي ومحمد بن عبد الله العزرمي وهارون بن موسى[8]

---

[1] الإحكام فيأصول الأحكام لابن حزم، ج 4، ص ١٧١

[2] المقاصد العلية في شرح الرسالة الألفية، ص: ٢٤٥

[3] مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، ج8، ص: ١٨٠

[4] منبع الحياة و حجية قول المجتهد من الأموات / ٧١

[5] مفاتيح الأصول / ٣٢٢

[6] الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، ج8، ص: ١٠٠-١٠٤

[7] روض الجنان في شرح إرشاد الأذهان (ط - الحديثة)، ج2، ص: ٧٠٠

[8] غاية النهاية في طبقات القراء، ج 1، ص ٣٤٧

بازبینی #1
ایجاد شده 13 آوریل 2025 14:53:25 توسط ... .
به روزرسانی شده 13 آوریل 2025 14:55:55 توسط ... .